انشائات ابالغی شارع جهت تعلیم و صیاغت تنظیمی

(43:08)

استاد: بله، ولذا در «سکت عنه الشارع»، سکوت غیر از عدم حکم است، غیر از اهمال است. «سکت عن الشیاء»، نه اهمل عن الشیاء. ما در آن لوح منطقة الفراغ نداریم. در آن لوح همه چیز روشن است. بینهایت در بینهایت احکام ثبوتی انشائی هست. ما که نمیدانیم، این نقص ما و ضعف ما است. بله، شارع میتواند برای نظم متعلمین پلهکانی رفتار کند. یعنی ملاکات و احکام ثبوتی میتواند فازی بینهایت ارزشی باشد. فازی ای باشد که نمودار آن یک خط پیوسته است؛ منحنیهای پیوسته که شما میتوانید تا بینهایت ارزش دهی کنید. اما چون مردم که چراهای ندارند؛ عیناً مثل اینکه آنالوگ را به دیجیتال تبدیل میکنند، شارع مقدس هم چون متعلمین ضعیف هستند، برای نظم دهی پله کانی رفتار میکند و میگوید از اینجا تا اینجا هیچ؛ مباح است. یک درجهای از کراهت هست، ولی میگوید من جعل کراهت هم نمیکنم. مانعی ندارد برای آن چه که مرجوحیت ثبوتی دارد جعل کراهت نکند. یعنی کراهت نفس الامری به یک درجهای دارد ولی جعل نمیشود. جعل نمیشود نه یعنی شرع نیست. شرعی که متعلم میخواهد یای بگیرد طبق آن عمل کند. اینجا بهخاطر سهولت تعلیم آن را پله کانی کرده. این با عرض من منافاتی ندارد.و اتفاقا قبول هم دارم.

آن چه که خدمت آقای صدر هم نوشتم همین بود. اتفاقا دنباله فرمایش ایشان در صفحه چهارده توضیح میدهند که اراده مراتب دارد. میفرمایند: «و لكلّ واحد من الأحكام التكليفيّة الخمسة مبادئ تتفق مع طبيعته، فمبادئ الوجوب هي الإرادة الشديدة، و من ورائها المصلحة البالغة درجة عالية تأبى عن الترخيص في المخالفة[d1]»[1]. شروع میکنند به بیان اینکه اراده مراتب دارد. خب اگر اراده طبق ملاک شکل میگیرد و ملاکات مراتب دارد و اراده هم طبق آن شدت و ضعف دارد، اینکه لایتناهی میشود. چون درجات ملاکات لایتناهی است. همه به یک نحو نیستند. پس همین فرمایش ایشان دارد نقض میکند که فرمودند اعتبار و انشاء هیچ است. بلکه انشاء نیازی است که شارع به مقصد خودش برسد و نظم بدهد به چیزهایی که در آن بینهایت ارزشی نیستند.

شاگرد: در کلام ایشان اعتبار را به چه معنایی گرفتید؟ این اعتبار را بعداً توضیح میدهند. یک وقتی نفس اراده را میگوید؛ مثلاً میگوید «ارید منک کذا».

استاد: این را گفته اند، میگوید «لله علی الناس».

شاگرد: قبلاً این را به سمت بُرُش شارع میبردید و میفرمودید اشکالی ندارد. مثلاً در «ارید منک کذا» اعتبار نیست. یعنی میگفتند اعتبار یعنی یک صیاغتی که گویا این را بر ذمه تو گذاشتم. در «ارید منک کذا» در مقام ثبوتش اصلاً اعتبار نداریم، چون همان اراده را انشاء کرده و گفته است. ولی در «لله علی الناس حج البیت» گویا یک چیزی را در ذمه تو گذاشته است.

استاد: این را تصریح می‌کنند. وقتی می‌گوید «قد یتعلق ارید منکم کذا»، یعنی الآن با ارتکازی که از مبانی آقای صدر داریم، اگر دلیلی به‌صورت «اراد الله کذا» آمد، اشاعره می‌گویند در اینجا انشاء حکم ندارید؟!

شاگرد: اشاعره اعتبار را به‌معنای انشاء حکم نمی‌گیرند. اصلاً اعتبار که انشاء نیست. لذا مقام ثبوت را می‌گویند. اعتبار را کنار مالک و اراده می‌آورند.

استاد: پس انشاء را چه می‌گیرند؟

شاگرد: انشاء مقام بعدی است. شما کجا دیدید که در مقام ثبوت انشاء را کنار مالک و اراده بگویند؟ اشاعره می‌گویند در مقام ثبوت یک مالک و یک اراده داریم، یک چیزی هم داریم که هنوز به مرحله ابراز و انشاء نرسیده، چیزی است که می‌خواهم این را بر ذمه شما بگذارم.

استاد: خب پس انشاء چیست؟

شاگرد: انشاء مرحله بعدی است. ابراز آن می‌شود.

شاگرد۲: در ابتدای امکان مشروط به اعتبار، جعل و تشریع هم اطلاق کرده است.

استاد: خب شما باید بگویید الآن انشاء دارید یا ندارید؟ اگر دارید چیست؟

شاگرد: الآن مرحله ثبوت و اثبات آن چیست؟

استاد: ببینید انشاء ثبوت. ما به امر خارجی کار نداریم. اشاعره انشاء ثبوتی را قبول ندارند یا دارند؟ اگر دارند توضیح آن چیست؟

شاگرد: انشاء ثبوتی مبدء می‌خواهد یا نمی‌خواهد؟ مبدء همان چیزی است که شما به آن انشاء ثبوتی می‌گویید.

استاد: شما مجموع این سه را می‌گویید انشاء؟

شاگرد: وقتی می‌گوید «ارید منک کذا»، انشاء دارید یا ندارید؟

استاد: انشاء ثبوتی داریم.

شاگرد: ولی می‌گوید اعتبار نیست. در «ارید منک کذا» معنا کنید که انشاء نیست یعنی چه؟

استاد: اشاعره چطور می‌گویند در «لله» اعتبار هست؟

شاگرد: چرا تعبیری به صیاغت می‌کند؟ یعنی می‌گوید آن چه که در نهایت می‌خواهم انشاء کنم، یک صیاغتی است که یعنی این تکلیف را برعهده تو گذاشتم. بعد می‌گوید آن چیزی که انشاء می‌کند به نحو «لله علی الناس» است. یعنی خود «لله علی الناس» انشاء دارد ولی در مرحله ثبوتی یک در ذمه گذاشتن وجود دارد.

شاگرد۲: ابراز غیر از انشاء است.

شاگرد: در مرحله مبادی اصلاً انشاء نیست. اصلاً معنا ندارد که در مرحله مبادی انشاء بیاورید.

استاد: ایشان می‌گویند مبادی، مالک و اراده است. اعتبار مبادی نیست. «و كثيرا ما يطلق على المالك و الإرادة- و هما العنصران اللازمان في مرحلة الثبوت- اسم (مبادئ الحكم)، و ذلك باقتراض أنّ الحكم نفسه هو العنصر الثالث من مرحلة الثبوت».

شاگرد: قبلاً فرمودند: «فهناك إذن في مرحلة الثبوت مالك وإرادة واعتبار، وليس الاعتبار عنصرا ضروريا في مرحلة الثبوت، بل يستخدم غالبا كعمل تنظيمي». اینجا می‌گویند مالک و اراده که همیشه باید باشد. اما اعتبار یک عنصر غیر ضروری است.

شاگرد۲: اعتبار همان حکم است؟

شاگرد: این مبادی حکم است. به این مالک و اراده مبادی حکم می‌گوییم.

استاد: چرا؟ چون «ذلك باقتراض أنّ الحكم نفسه هو العنصر الثالث». ایشان می‌فرمایند آن چه که اساس حکم است، مالک و اراده است. اراده که آمد تمام است. یعنی خدا می‌خواهد. اینکه می‌گوید «جعلت علیک کذا» اینها تنظیمات صیاغی است.

شاگرد: الآن که می‌گویند در «ارید منک کذا» اعتبار نیست، خب اینجا که انشاء هست.

شاگرد۲: نه، اخبار از اراده کرده است. چون اخبار از اراده کرده شما باید عقل آن را انجام بدهی.

شاگرد: بدون انشاء که نمی‌شود.

استاد: ما هم که اینها را مباحثه می‌کردیم اینها سؤالاتی است که مصنف باید جواب بدهند. نه اینکه بگوییم الآن یک چیزی می‌گویند که انشاء کنار برود.

شاگرد: در مورد اصل شریعت بی‌نهایت بودن حکم ها درست است. ولی در کلاس فقه ما ابزاری برای استخراج اینها نداریم. اگر هم کسی چیزی بگوید معیاری برای نقد نداریم. لذا این چیزی است که اگر باب باز بشود، یک سیلی می آید که هر کسی یک تطبیقی می‌دهد و برداشت می کند ....

استاد: حجیت استظهار از ادله اثباتیه مبتنی‌بر ظهور عرفی است. اگر کسی پنج روایت آورد و تمام عقلائی که خالی الذهن هستند او را تأیید کردند، شما می‌گوییدن نمی‌توانیم به شارع نسبت بدهیم؟! چون قبلاً در کلاس فقه تبیین نشده است!

شاگرد: صحبت سر این بود که عقول رجال به اینها نمی‌رسد.

استاد: نه، استظهار از دلیل است. اما از چند دلیل. گاهی می‌گویی نص یعنی یک روایت آمده و دارد این را می‌گوید. ظهور عرفی دارد. همین جوری که یک روایت ظهور عرفی دارد، ده روایت را کنار هم بگذاری و همه عرف عقلاء بگویند گوینده این ده عبارت این مراد را دارد و به او نسبت بدهند، ولو قبلاً کسی این ده تا را کنار هم نگذاشته است، این بدعت می‌شود؟! تشریع می‌شود؟! استحسان می‌شود؟! نه. داریم از کلام خود شارع و ظهور عرفی استفاده می‌کنیم. بله، اگر فتح این باب بشود که هر کسی از هر روایتی هر چیزی را بفهمد، محکم می‌گوییم غلط است. اینکه من مدام تأکید می‌کنم که ادله اثباتیه جای خودش است و تقریر یک وجه را از حجیت آن جدا کنیم، به همین خاطر است که فتح این باب نشود. در آخر کار باید بسیار دقت بشود. اما اصل اینکه ثبوتا بحث کنیم، کار کلاس است. اگر این نبود که کتب فقهی این قدر پیشرفت نمی کرد. مباحث نمی آمد و استظهارات توسعه پیدا نمی‌کرد.

والحمد لله رب العالمين

---

[1] دروس في علم الأصول (طبع انتشارات اسلامی)، ج1، ص: ۱۶۳

[d1]??? ???

بازبینی #1
ایجاد شده 12 ژانویه 2026 15:34:54 توسط ... .
به روزرسانی شده 12 ژانویه 2026 15:38:58 توسط ... .